

نقش آیت الله مجاهد برازجانی در مقابله با استعمار در جنوب ایران

محمد زارع بوشهری^۱

چکیده

آیت الله شیخ محمد حسین مجاهد برازجانی یکی از شخصیت های مؤثر و مبارز که جد و جهد خود را برای ساماندهی قیام مردم وطن خواه بوشهر به کار گرفت و علم مبارزه با استعمار انگلیس را به دوش گرفت، علاوه بر تهییج و صدور فرمان مقابله، در کنار سایر مبارزان در میدان جهاد حاضر شد و تا آنجا پیشرفت که ملقب به «مجاهد» گشت. او مورد احترام مردم منطقه و محل رجوع آنان بود هر چند در مقطعی مورد بی مهری قرار گرفت و ناچار به جلائی وطن شد. این مقاله عهده دار فراز و فرود زندگی و پاسخگویی به این سؤال است که ایشان در مبارزه با استعمار در جنوب ایران چه نقش داشته اند؟ با واکاوی اسناد آثار مکتوب موجود و تجزیه و تحلیل آن ها و گوشه های از فراز و فرود زندگی وی نقش پیشوایی وی در قیام دلیران تنگستان را اثبات نموده و نگارنده معتقد است به شایستگی نقش ایشان نمایان نشده است.

واژه های کلیدی: مجاهد، شیخ محمد حسین، برازجان، قرن بیستم، استعمار، مبارزه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخنامه خوارزمی - سال ششم - شماره بیست و ششم - تابستان ۱۳۹۸



۱. دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشگاه ادیان و مذاهب mzboushehri@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۶

مقدمه

استعمارگران انگلیسی سه بار به بوشهر تهاجم داشته‌اند، اولین بار در سال ۱۲۵۴ ق در زمان سلطنت محمدشاه قاجار با یک فرزند کشتی و پیاده نمودن پانصد نفر در بوشهر و اسکان آن‌ها در محله کوتی کنار اقامتگاه بالیوز انگلیس که منجر به مقابله آیت‌الله شیخ حسن مجتهد آل عصفور، برادر زاده‌اش شیخ سلمان و باقر خان تنگستانی با همراهی مردم بوشهر و اخراج آن‌ها از شهر شد. (حسینی فسایی، ۱۳۸۸: ۱/۷۷۶)، بار دوم در سال ۱۲۷۳ ق که سی کشتی جنگی وارد خور بوشهر شده‌است. (همو: ۱۳۸۸: ۱/۸۰۸) سومین حمله نیروهای انگلیسی به بوشهر نیز در زمان جنگ جهانی اول (۱۲۹۴ ش - ۱۹۱۸/۱۲۹۸-۱۹۱۴ م) علی‌رغم اعلانی طرفی ایران در جنگ، قشون انگلیس به بوشهر وارد شد و آن را اشغال نمود. (حمیدی بوشهری، ۱۳۸۰: ۱۴) که با مقاومت دلیرانه مردم این خطه به رهبری علما و مجاهدان منطقه مواجه شد. دلیر مردانی که با حداقل امکانات ایستادگی کردند و موجب سرفرازی مردم جنوب شدند. در میان رجال نامدار جنوب که در این زمان شجاعانه وارد مبارزه شد و علاوه بر حکم جهاد پا به پای مجاهدان در میدان نبرد نیز حاضر شد و ملقب به «شیخ مجاهد» شد آیت‌الله مجاهد برازجانی است. (صابری، ۱۳۹۲: ۱۳۳) دو ماه پیش از اشغال بوشهر ژنرال کاکس کنسول انگلیس برای جلوگیری از همراهی مبارزان و تأیید آنان نامه‌ای به ایشان نوشت که با پاسخ محکم و کوبنده شیخ مجاهد مواجه گردید. (رکن زاده آدمیت، ۱۳۸۳: ۶۲-۶۶) علاوه بر آن رئیس‌علی دلواری نیز طی نامه‌ای از آیت‌الله مجاهد برای جهاد کسب تکلیف نمود که ایشان نیز در پاسخ حکم بر وجوب جهاد نمودند. (دشتی، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۲) پرداختن به نقش وی در مبارزه با استعمار در قرن بیستم و زیست‌نامه این مجاهد مقاوم که در دوره‌ای مهم و حساس در استان بوشهر تأثیرگذار بوده است حائز اهمیت و درخور توجه است که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

زندگی‌نامه

آیت‌الله شیخ محمدحسین مجاهد برازجانی، از چهره‌های برجسته و مبارز خطه جنوب و از نام‌آوران قرن اخیر در این منطقه و معاریف ایران هستند، (یا حسینی و مشایخی، ۱۳۸۲: ۵۹) پدرش حاج شیخ نجف‌علی فرزند شیخ داوود فرزند شیخ یوسف ماحوزی است. نسب این خاندان به صحابی بزرگ پیامبر اسلام عمار یاسر می‌رسد، در این خاندان

دانشمندان بسیاری وجود دارد از جمله: علی بن سلمان ماحوزی معاصر خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۵ ق)، سلیمان بن عبدالله ماحوزی (م ۱۱۲۱ ق) و شیخ یوسف حدائق بحرانی معروف به صاحب حدائق (م ۱۱۸۶ ق)، (ماحوزی، ۱۳۸۰: ۲۱). شیخ داوود ماحوزی بحرانی، جد شیخ محمدحسین ساکن بحرین بود و در منطقه «ماحوز» به تدریس و اشتغالات علمی سرگرم بودو در زمان فتحعلی شاه قاجار (س ۱۱۷۶-۱۲۱۳ شمسی) بر اثر توطئه خوارج و فشار بر علمای شیعه ناگزیر به ترک وطن شدند و به شهرهای تنگستان، کازرون، فسا، شیراز هجرت کردند. خاندان‌های حدائق، ابن یوسف، آل عصفور و بحرانی از همان مهاجرین هستند که در شهرهای فوق ساکن شدند. (همو، ۱۳۸۰: ۲۲) شیخ داوود با خانواده از جمله دو فرزند خود نجف علی و محمدعلی به اهرم تنگستان می‌رود و پیشوای دینی مردم می‌گردد. شیخ محمدعلی در کنار پدر در اهرم به رفع و فتق امور مردم می‌پردازد و شیخ نجف علی به دعوت مردم برازجان وارد برازجان شده و زعامت دینی مردم را عهده‌دار می‌شود. (همان) از زندگی ایشان اطلاع دقیقی در دست نیست وی معاصر با آیت‌الله سید محمدحسین مجتهد برازجانی پدر سید محمدرضا مساوات برازجانی است که در برخی منابع از هر دو در یک زمان به عنوان زعمای دینی برازجان یاد شده است. (فراشبندی، ۱۳۳۶: ۱۳۵-۱/۱۶۵؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۸: ۲/۱۳۲۵) ایشان دارای سه فرزند پسر به نام‌های: حسن، محمدحسن و محمدحسین بودند.

شیخ حسن، پس از تحصیلات در نجف اشرف به تهران رفت و در همان جا ساکن شد، وی سفری به هندوستان داشت و پس از مدتی به تهران بازگشت و همان جا به درود حیات گفت. (یا حسینی و مشایخی، ۱۳۸۲: ۵۹) شیخ محمدحسن، معروف به آمیرزا، در برازجان سکونت داشت و در همین شهر مسجدی در خیابان فعلی امام خمینی (ره) برازجان به نام اوست، فرزند وی شیخ عبدالله دشتی چند دوره نماینده مردم منطقه در مجلس شورای ملی بود. (همان)

محمدحسین، (آیت‌الله مجاهد) در سال ۱۲۵۶ ش/ ۱۲۹۳ ق، در برازجان متولد شد. (ماحوزی، ۱۳۸۰: ۲۳) هر چند برخی منابع تولد وی را ۱۲۴۹ شمسی ذکر کرده‌اند. (یا حسینی و مشایخی، ۱۳۸۲: ۵۸؛ صابری، ۱۳۹۳: ۵۴؛ فخرانی، ۱۳۸۳: ۴۳۱؛ حسینی سید ابوالحسن، ۱۳۸۸: ۵۹) ولی با توجه به تصویر سجد ایشانی (صابری، همان: ۵۵) و قرابت جناب آقای دکتر مهدی ماحوزی صحت قول نخست بیشتر است. وی تا ۱۸ سالگی در برازجان بود و مقدمات علوم را نزد پدر آموخت و حدود سال ۱۲۷۴ شمسی جهت تکمیل تحصیلات و بهره‌گیری از محضر علما راهی نجف اشرف شد و در مدرسه قوام ساکن گردید. (ماحوزی، همان: ۲۲؛ یا حسینی و مشایخی، همان: ۶۰) وی در نجف مورد



توجه اساتید و از محصلین برجسته بود. مدت تحصیل شان نیز ۱۴ سال ذکر شده است. (اتابک زاده، ۱۳۸۲: ۱۲۲) وی محضر درس آیات و مراجع وقت نجف از جمله آخوند خراسانی صاحب کفایه، سید محمدکاظم طباطبایی یزدی صاحب عروه (۱۲۴۷ - ۱۳۳۷ق)، شیخ عبدالله مازندرانی (م ۱۳۳۰ق)، سید هبةالدین شهرستانی (۱۳۰۱ - ۱۳۸۶)، میرزا محمدتقی شیرازی (۱۲۵۶ - ۱۳۳۸) و میرزای نائینی (۱۲۷۶ - ۱۳۵۵) را درک می‌کند و به درجه اجتهاد می‌رسد. (ماحوزی، همان: ۲۲ - ۲۳) البته مرحوم نبوی معتقدند مجاهد برازجانی میزان تحصیلات و مراحل علمی را که گذرانده روشن نیست و باید با تقریب و گمان، حدس زد. (یاحسینی و مشایخی، همان: ۶۰)

تشکیل خانواده

شیخ محمدحسین مجاهد برازجانی دو بار ازدواج کرد بار اول پس از چند سال تحصیل در نجف به فکر تشکیل خانواده افتاد و در سال ۱۲۸۲ شمسی با صبیبه بزرگ حجة الاسلام شیخ عبدالحسین دشتی از روحانیون منطقه تلخوری دشتیو خواهر علی دشتی^۱ وصلت نمود که حاصل آن یک فرزند پسر و چهار فرزند دختر بود. (ماحوزی، پیشین: ۲۳) وی برای بار دوم با دختر مرحوم میرزا محمد دشتی از اعظام علمای بوشهر ازدواج می‌کند. (یاحسینی و مشایخی، پیشین: ۵۹) برخی نیز همسر دوم وی را از خاندان حجت بوشهری ذکر کرده‌اند (صابری، پیشین: ۵۵) که در ست نیست و شاید به این دلیل باشد که حاج سید ابراهیم حجت یکی از دامادهای مرحوم میرزا محمد دشتی بوده و با مرحوم مجاهد با جناب بوده‌اند. (یاحسینی و مشایخی، همان: ۱۶۶).

فرزندان

۱. نجف علی مجاهد، مشهور به «آقا کوچک» تنها فرزند پسر شیخ که در سال ۱۳۰۰ شمسی متولد شد و در شال ۱۳۱۸ شمسی در تهران در حالی که ۱۸ سال از عمرش نگذشته بود به دلیل بیماری ریوی درگذشت و در همان جا دفن شد وی به دانشگاه معقول و منقول راه یافته بود (ماحوزی، همان: ۲۳) کهها مرگ زود هنگامش از ادامه باز می‌ماند. دکتر ماحوزی مرگ زود هنگام وی را نتیجه مصائب و دواهی وارده در جنگ جنوب می‌دانند. (همان). که البته هیچ دلیل متقنی ارائه نمی‌دهند.

۲. ربابه مجاهد، فرزند ارشد شیخ با مرحوم آیت الله حاج شیخ علی ماحوزیⁱⁱ ازدواج می‌کند که در سال ۱۳۶۹ شمسی در تهران دارفانی را وداع گفتند. (همو: ۲۳).
۳. معصومه مجاهد، دختر دوم ایشان با آیت الله حاج شیخ ضیاءالدین ابن یوسف حدائق شیرازیⁱⁱⁱ ازدواج کرد که وی نیز در سال ۱۳۷۲ در تهران دارفانی را وداع گفت. (ماحوزی، پیشین: ۲۳).
۴. صدیقه مجاهد؛ سومین دختر شیخ با پسر عموی خود شیخ عبدالله دشتی^{iv} فرزند آمیرزا ازدواج نمود، وی در فروردین ماه ۱۳۷۶ درگذشت. (همان).
۵. طاهره مجاهد؛ آخرین و کوچک‌ترین فرزند ایشان است که با آیت الله حاج شیخ مجدالدین محلاتی^v ازدواج کرد. (همان) دارای سه فرزند پسر و یک دختر می‌باشند.

فعالیت‌های اجتماعی؛ سیاسی

آیت الله مجاهد برازجانی پس از ۱۵ سال تحصیل در نجف اشرف و کربلا سال ۱۲۸۹ شمسی به زادگاه خویش برازجان بازگشت تا در خدمت همشهریان و مردم منطقه باشد. (همان) ایشان فعالیت‌های اجتماعی را پس از ورود آغاز کرد و در مدت کوتاهی مورد توجه و اعتماد کامل مردم منطقه و بنادر جنوب قرار گرفت، (رکن زاده آدمیت، ۱۳۸۳: ۲/۲۵۸) مردم دشتی، دشتستان و تنگستان به ایشان مراجعه می‌کردند و از افادات وی بهره‌مند می‌شدند. وی در منطقه و جنوب کشور به عنوان عالمی برجسته و دارای نفوذ کلام شناخته شده بودند. (ماحوزی، پیشین: ۲۴) اما آنچه جایگاه این روحانی برجسته را بیشتر نمایان ساخت نقش کم‌نظیر وی در جنگ جهانی اول است. نفوذ وی پس از چند سال حضور و فعالیت در بین مردم به اندازه‌ای بود که به فرمان او و حکم جهادش بسیاری وارد مبارزه شوند و در مصاف با بیگانگان حاضر شوند چنانکه روشن است قوای متفقین علی‌رغمی طرفی وارد مرزهای شمالی و جنوبی ایران شدند و در ۱۷ مرداد سال ۱۲۹۴ شمسی، ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ ق، قوای انگلیس بندر بوشهر را تصرف نموده^{vi} و موقرالدوله حاکم بنادر جنوب را دستگیر و به هندوستان تبعید کردند.^{vii} برخی بهانه حمله قوای انگلیس را مقابله با تحریکات مأموران و جاسوسان آلمانی در ایران و بوشهر می‌دانند. (حمیدی بوشهری، ۱۴: ۱۳۸۰) اما آنچه مهم است از شروع جنگ جهانی دولت



انگلستان بوشهر را به عنوان پایگاه مهم برای اهداف خود قرار داده و با تسخیر آن منافع استعماری خود را دنبال می‌کردند. اهم اهداف دولت انگلیس را می‌توان این چنین بیان کرد:

۱. پادشاهان ایران هر وقت به هرات و مراکزی که برای انگلستان اهمیت سوق‌الجیشی داشت حمله می‌کردند آن‌ها با اشغال بوشهر آن‌ها را مهار می‌کردند.

۲. پیشروی قوای انگلیس از طریق بوشهر به سایر نقاط از جمله اصفهان و خوزستان و مرکز ایران با توجه به عدم توان مقابله شاهان قاجار با آن‌ها و تهدید دولت ایران در صورت پافشاری بر اقدامات علیه منافع انگلیس با اشغال بوشهر آسان بود.

۳. با اشغال بوشهر سیطره آن‌ها بر مناطق بیشتری از خلیج فارس اتفاق می‌افتاد که قابل توجه است.

این اهداف و سایر اهداف آن‌ها، اشغال بوشهر را برای حاکمان انگلیس توجیه پذیر می‌نمود، آن‌ها در بوشهر پایگاه کوچکی ایجاد کردند و مازور کاکس را به عنوان مأمور ویژه سیاسی و نظامی در آن مستقر کردند. دخالت آن‌ها در امور داخلی ایران و بوشهر و اوضاع نابسامان در عراق و اعلام جهاد توسط علما در آنجا زمینه شورش مسلحانه در بین‌النهرین و ورود سایر اقوام به میدان کارزار با انگلیس را فراهم نمود. (احرار، ۱۴۷: ۱۳۶۱/۱)

هرچند در اولین اطلاعیه‌ای که پس از اشغال بوشهر و پس از تعیین فرمانروای نظامی انگلیسی بنام سرگرد تروور به صورت رسمی دلیل پیاده شدن نیروهای انگلیسی در بوشهر و اشغال آن پاسخ به رویدادهای چند روز پیش^{viii} و کشته شدن پنج افسر و سرباز به دست اشرار دلواری اعلام شد و اعلام کردند تا دریافت پاسخ کامل دولت ایران برای رفع ابهامات موجود در روابط میان دو کشور اشغال را ادامه خواهند داد. (پرتو، ۱۳۹۲: ۱۴۳ - ۱۴۴).

امادو ماه پیش از اشغال بوشهر و اقدامات فوق‌ترنال کاکس کنسول انگلیس در خلیج فارس برای جلوگیری از حمایت علما از مبارزانی که با آن‌ها مقابله خواهند کرد طی نامه‌ای جسورانه به آیت‌الله مجاهد برازجانی ابتدا از باب پند و اندرز با لحنی آرام و سپس با تهدید درخواست نمود که هرچه سریع‌تر اوضاع را آرام سازد و مجاهدان را از هرگونه مقاومتی بر حذر دارد و وسیله‌ای برای اجرای برنامه‌های آلمان و عثمانی نشود.^{ix} (رکن زاده آدمیت، پیشین، ۶۲ - ۶۳ / ۱) در گزارش مستر چیک نیز تلاش می‌شود که علما و مبارزان را طرفدار آلمان نشان دهد، وی در گزارش هفتگی خود در روز پنج‌شنبه ۵ آوریل ۱۹۱۵ با اشاره به بیانیه‌ها و اعلامیه‌های علما می‌نویسد: «این اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها ملاًها را که

نمی‌خواهند خود را طرفدار آلمان‌ها نشان دهند به بهانه حمایت از استقلال ایران به میدان کشیده است. در اعلامیه‌ای به امضای بلادی و... آنان خواهان آزادی و بازگرداندن لیسته‌مان و همراهانشان به بوشهر و حرکت دادنشان به سوی تهران شده‌اند و دولت و مجلس را از ایجاد آشوب در بندرهای جنوبی ایران هراسانده‌اند.» (پرتو، پیشین، ص ۱۱۲ - ۱۱۱) شیخ مجاهد به نامه جسورانه کاکس پاسخ مهم و دندان‌شکنی می‌دهد.^x (رکن زاده آدمیت، همان: ۶۶-۱/۶۳؛ حاجی نژاد، ۱۳۷۱: ۴۵) این مکاتبات برخلاف تصور انگلیسی‌ها نتیجه معکوس داد و زمینه قیام رئیس‌علی دلواری را فراهم آورد. مستر جیک بازداشت و بردن لیسته‌مان (کنسول آلمان) را موجب کنار زده شدن پرده‌ها می‌داند و در گزارش خود به دولت متبوعش می‌نویسد اعلامیه پشت اعلامیه و بیانیه پشت بیانیه و اعتراض و اعتراض؛ و این‌که همه چهره‌ها نمایان شد. وی با اشاره به برخی کسانی که بیانیه صادر کرده‌اند شدیدترین بیانیه را بیانیه شیخ محمدحسین برازجانی به سرپرسی کاکس می‌داند و این بخش از پاسخ شیخ را نقل می‌کند: «من با توجه به زمان تا کنون نتوانسته‌ام جلوی هیجان‌های مخالفت آمیز را بگیرم، ولی در نهایت تأسف به اطلاع شما می‌رسانم که عملیات شما در خلیج فارس و بردن کنسول آلمان از بوشهر به کلی مخالف سیاست بی‌طرفی ایران بوده و سبب افزایش بحران شده است. لازم است این نوع مهاجمه را ترک کنید و با بازگرداندن کنسول آلمان به بوشهر روابط پیشین را حفظ کنید. اگر کارهای جنگ طلبانه شما ادامه یابد جلوگیری از خشم ملت غیر ممکن خواهد شد.» (پرتو، پیشین: ۱۱۲) پژواک این نامه روح تازه‌ای در کالبد مجاهدین دمید و این پاسخ مهم توسط میرزا علی کازرونی^{xi} تکثیر و توزیع شد. تأثیر عمیق نامه و مخصوصاً پاسخ آن چنان بود که وقتی سلطان احمد اخگر فرمانده ژاندارمری دشتستان آن را خواند گفت: جواب او را احدی بهتر از این نمی‌داد. (رکن زاده آدمیت، پیشین) و نیز رئیس‌علی دلواری نوشت: «از جوابی که از طرف ذی شرف صادر شد به قدری مشعوف شدم که خداوند عالم حدّ آن را می‌داند. همین جواب بود که فرموده‌اید. آفرین، آفرین، آفرین خدا بر شما باد، خدایت در همه حال از بلا نگره دارد.» (بیات، ۱۳۷۷: ۱۷۲) وی در همین نامه از آیت‌الله مجاهد برای جهاد کسب تکلیف می‌کند.^{xii} (همان)، مرحوم مجاهد حکم جهاد خویش مبنی بر وجوب مبارزه با کفار انگلیسی و جلوگیری از رخنه کردن آنان به بنادر جنوب، دشتی و تنگستان و لزوم همکاری خوانین این مناطق و بسیج مردم مسلمان برای پیوستن به میدان جنگ صادر می‌کند و حکم مراجع شیعه نجف^{xiii} را نیز ضمیمه آن می‌کند. با آگاهی رئیس‌علی از فتوای شیخ مجاهد و سایر مراجع آماده نبرد با انگلیسی‌ها می‌شود؛ و همراه با خالو حسین دشتی در اوایل ماه رمضان ۱۳۳۳ ق به بوشهر رفته و در عمارت



حاج سید محمدرضا کازرونی از احرار بوشهر، مقدمات دفاع از مرزهای جنوبی را فراهم می‌کند؛ که عمارت توسط انگلیسی‌ها تصرف شد، رئیس‌علی و برخی از معرکه خارج شدند. بوشهر رسماً در ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ ق اشغال شد که در سطور قبل اشاره شد. (ماحوزی، پیشین: ۳۲ - ۳۱) طبق این نقل فتوای جهاد پیش از اشغال بوشهر صادر شده است ولی در نقل دیگری ذکر شده است که: خبر اشغال بوشهر و فرار چند نفر به دشتستان موجب شد که در برازجان قیام دینی و ملی برپا شود^{xiv} و صبح روز بعد از طرف شیخ محمدحسین مجتهد فرمان جهاد صادر شد. بازار بسته شد. و تمام سربازان در منزل شیخ اجتماع کردند. پس از ایراد خطابه و لزوم دفاع از آب و خاک و حفظ شعائر دینی، فرمان جهاد به تمام دشتی و دشتستان ابلاغ و اعلام شد. (دشتی، ۱۳: ۱۳۸۸-۱۲) صرف‌نظر از صحت هر کدام از نقل‌ها عملاً رهبری جهاد نیز به عهده آیت‌الله مجاهد است و منزل وی ستادی برای تمشیت امور مبارزان است، (ماحوزی، پیشین: ۳۴) رئیس‌علی دلواری با ایشان در ارتباط است و ضمن ارائه گزارش از اقدامات خود هماهنگی‌های لازم را نیز انجام می‌دهد این تحرکات نیز از دید عوامل انگلیس مخفی نیست و توسط گزارشگر کنسول به دولت متبوع منعکس می‌شود، وی ضمن پیش‌بینی اقدامات مردم می‌نویسد: «پرسه سربازان ما در کرانه‌ها و آبادی‌ها بنا بر اطلاعاتی که از خبرآورها کسب کرده‌ایم کم‌کم دارد واکنش‌های را در میان مردم بر پایه تحرکات دشمنان منافع ما پدید می‌آورد. تمرکز اندیشه ما بر تسلط بر خوزستان و بستن راه دست‌یابی عثمانی به خلیج فارس تا حدی ما را از پرداختن به کرانه‌های ناآرام و در حال خشم در بوشهر باز داشته، این سبب شده که ناخرسندان بومی و اسلحه به دستان در اندیشه برپا کردن هیاهو به شماری از ملاًهایی که حاضر به همراهی با ما نشده‌اند نزدیک شوند و آن‌ها را به تحریک مذهبی مردم برانگیزانند. خبرهای از گفتگوهای میان رئیس‌علی دلواری با ملاًهایی چون سید عبدالله (بلادی) و شیخ محمدحسین برازجانی و سید علی‌نقی دشتستانی (دشتی) می‌رسد.» (پرتو، پیشین: ۱۲۰) پس از نبرد دلوار^{xv} و شکست انگلیسی‌ها رئیس‌علی در نامه‌ای به شیخ مجاهد در خصوص این جنگ می‌نویسد: «انگلیسی‌ها پس از اینکه در جنگ خشکی با دلواریان مغلوب شدند چهار فروند کشتی جنگی آن‌ها در مقابل دلوار لنگر انداخت و چند روز متوالی علی‌الاتصال دلوار را گلوله باران کردند و متجاوز از هزار گلوله توپ به دلوار افکندند و ما یکی از گلوله‌ها را وزن کردیم، بیست و چهار من بوشهر بود [تقریباً سی من تبریز] و چون از این کار سودی نبردند، ناچار یک عده هزار نفری تحت فرماندهی یک نفر سلطان [کاپیتان] انگلیسی پیاده [و] شروع به جنگ کردند و پس از کشته شدن صاحب منصب مذکور و نیمی از قشون آن‌ها، بقیه فراراً به

کشتی پناهنده شدند. از ما معدودی بیش زخمی و تلف شده‌اند. حال که آن‌ها در خشکی و دریا مغلوب شده‌اند دیگر نمی‌دانم این بار از کدام طرف حمله خواهند کرد چیزی که هست از هر جا حمله آورند جز اینکه مغلوب و منکوب شوند چاره‌ای نخواهند داشت. اجساد مقتولین انگلیسی در خارج از دلوار در گوشه باغ افتاده اگر مایل باشید تشریف آورده ببینید.» (یاحسینی، ۱۶۴: ۱۳۷۶) رشادت‌های رئیس‌علی موجب شد شیخ مجاهد طی نامه‌ای خوانین تنگستان، شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی و زایر خضر خان را مکلف کند تا با وی متحد شوند. آن‌ها ضمن پذیرش فرمان از رئیس‌علی دعوت می‌کنند تا برای مقابله دسته‌جمعی با قشون انگلیس راهی اهرم شود. شیخ حسن خان چاه‌کوتاهی نیز در پاسخ به دعوت شیخ نوشت: «ما همگی با کمال مسرت این پیشنهاد را در همکاری با رئیس‌علی دلواری پذیرفتیم و برخی از خوانین دشتی نیز بر اثر این نامه به چاه‌کوتاه آمده‌اند و دست یگانگی به ما داده‌اند و هم‌اکنون در صددیم که متفقاً برای جنگ به چغادک عزیمت کنیم» (دوانی، ۱۳۷۷: ۱/۳۱۲) آیت الله مجاهد نامه‌ی دیگری نیز مشترکاً با میرزا علی کازرونی به ضابط شبانکاره می‌نویسد^{xvi} تا شاید او را نیز با مجاهدان متحد کند ولی این نامه مؤثر نمی‌افتد. (همان: ۳۵).

شهادت رئیس‌علی و اقدامات شیخ مجاهد

با توطئه انگلیسی‌ها توسط شخصی اجیر شده رئیس‌علی را ترور کردند. مستر جیک که خود صحنه گردان این حادثه است در راپورت خود می‌نویسد: «به گمانم راه را یافته‌ام. دیشب او را یافتیم. میرزا رحمت لیلکی مرا به نزد او برد. صحبت‌ها انجام شد. غلام حسین [تنگکی] پذیرفت [کشتن رئیس‌علی] شاید هیچ کس اشک نریخته مرا ندید. آن‌کس که باید کار را تمام کند، پذیرفت چنین کاری را انجام دهد. نه تنها در این دیار بلکه در هر دیاری هر نوع آدمی پیدا می‌شود. پذیرفت و رفت. من و میرزا رحمت بازگشتیم. فهمیده بود در فکرم، اصلاً صحبت نمی‌کرد. بر چنین ملتی حکومت کردن آسان است. به لقمه نانی خرسندند. ما همه را می‌دانیم ... در سیلاب دگرگونی‌ها حادثه‌ای روی داد. تمام شد. یکی رفت. رئیس‌علی کشته شد. میرزا رحمت لیلکی همه‌ی امروز را چشم به من دوخته بود و وقتی بعد از ظهر خبر آورد از سکوت طولانی‌ام تعجب کرد. هرگز شانه‌اش را نرفته بودم. پس از پایان دوره‌ی طولانی سکوت، شانه‌اش را فشردم. باید قهقهه سر می‌دادم، ولی نمی‌خواهم، آن‌کس را که برگزیده بودم کار را تمام کرد. در میان درگیری تیری و



فریادی و مرگی ... پایانی بر یک ماجرا. آدمی افتاده بر خاک، در خاک خواهد خفت. فردا درباره‌ی او و من و آن خاک چه خواهند گفت. من و او جنگیدیم ولی فردا درباره‌ی آن کس که تیر را انداخت چه خواهد گفت؟ بی حوصله‌ام، باید بروم پرسه‌ای بزنم. شبی شرجی و گرم است. از شهر هیچ صدایی نمی‌آید.» (پرتو، پیشین: ۱۵۱ - ۱۵۰) البته او ۹ سپتامبر ۱۹۱۵م به خوبی صدای شهر را می‌شنود و این سکوت برایش دوامی ندارد.^{xvii} او به وحشت افتاده و در هراس صدور دستوری مذهبی برای پای نهادن به عملیاتی تازه است و در فکر چاره؛ (همان: ۱۵۴) شهادت رئیس علی دلواری همه را به ویژه پیشوای این مبارزه، شیخ مجاهد را عزادار نمود و دشتستان یکپارچه عزا شد. او برای رئیس علی مجلس ختم گرفت و خود معزای ماتم شد. (حاجی نژاد، پیشین: ۹۰) که اخبار آن در برخی جراید آن زمان انتشار یافت^{xviii} ایشان همچنین به دلوار رفت و به پدر رئیس علی زایر محمد تسلیت گفت، علاوه بر آن در تلگرافی به تاریخ ۲۶ شوال ۱۳۳۳ ق به آیت الله آقای میرزا ابراهیم از علمای شیراز، خبر شهادت را منتقل کرد تا با صدور پیام تسلیت موجب تسلاهی خاطر بازماندگان و تجلیل از مقام آن شهید و الا مقام صورت گیرد و تهییج و تشویق سایر مبارزان را به دنبال داشته باشد. علمای شیراز درخواست شیخ را اجابت نمودند و به زایر محمد لقب «معین الاسلام» و به بهادر لقب «بهادر السلطان» اعطاء نمودند.^{xix} پس از شهادت رئیس علی و نبردهای متوالی توان سران مجاهدان کاسته شده بود، در این مدت انگلیسی‌ها با دغدغه کمتری به اداره بوشهر مشغول بودند. مستر جیک می‌نویسد: «مرگ رئیس علی، زخمی شدن شیخ حسین و اسارت خالو حسین و کشته شدن تعدادی از نیروهایی که دورهم جمع شده بودند، از نیروی اشرار به شدت کاسته و به ما فرصت اداری آرام و بی دغدغه بوشهر را برای مدتی داده است. آرامش بوشهر، برازجان را به فکر انداخته و شیراز را از آرامش ظاهریش جدا کرده و قوام الملک را به تلاش و داشته...» (پرتو، پیشین: ۱۵۴) بوشهر از نظر تقسیمات کشوری وابسته به فارس بود، لذا سران مجاهدین چند ماه پس از آن واقعه نامه مشترکی به علمای شیراز نوشتند تا بتوانند از حاکم محلی برای ادامه مبارزه کمک دریافت کنند^{xx} این درخواست و تهییج مردم توسط علما در شیراز و صدور فتوای جهاد از طرف آیت الله شیخ جعفر محلاتی موجب شد ۷۰۰ نفر از جمله سیصد ژاندارم به سوی برازجان حرکت کنند. آیت الله محلاتی خود نیز به همراه خانواده راهی برازجان شد و مورد استقبال آیت الله مجاهد و سایر مبارزان قرار گرفت. (ماحوزی، پیشین: ۳۸) در نقل دیگری تعداد اردوی که از شیراز به اتفاق آقا شیخ جعفر راهی برازجان شدند را بالغ بر ۲۰۰ نفر سواره و پیاده ذکر کرده‌اند که اول ذی القعدة از شیراز حرکت نمودند و پس از اقامت

چند روزه در قلعه خشت و جنگ مختصری با الوار که متهم مراده با انگلیس بودند و منشأ آن عداوت‌های خصوصی رؤسای مجاهدین دشتستانی با رؤسای الوار بود و کشته شدن چند نفر از طرفین و خراب شدن و غارت نمودن قصبه خشت در بیستم ذی‌القعده وارد برازجان شدند و بدون آنکه داخل در عملیات سیاسی یا جنگی شوند سه ماه در برازجان اقامت نمودند. (سعادت، ۱۳۹۰: ۲۱۰ - ۲۰۹) شیخ مجاهد در جنگ سربست نیز همراه مجاهدان حاضر شد. در این جنگ مجاهدین جانانه مقاومت کردند. البته برخی جناح‌های درگیر مقاومت کم اثری داشتند. برخی حضور ایشان در این نبرد را به منظور تهییج احساسات مذهبی مجاهدین ذکر کرده‌اند (اتابک زاده، ۱۳۷۲: ۲۰۱) ولی به نظر می‌رسد حضور وی به عنوان پیشوای مجاهدان منطقی‌تر به نظر می‌رسد و نیازی به تقلیل نقش ایشان برای پررنگ کردن دیگران نیست.

هجرت یا تبعید

پس از پایان جنگ جهانی اول و آرام شدن اوضاع شیخ محمدحسین به فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی خویش بازگشت و به رفع و فتق مسائل شرعی مردم پرداخت. (همان: ۴۰ - ۳۹) در این دوره از حیات شیخ اتفاقاتی رخ داد که ایشان ناچار دهه پایانی عمر خویش را در تهران سپری نمود. شیخ از آغاز حکمرانی غضنفرالسلطنه حاکم برازجان تا پایان مبارزه علیه انگلیس با وی رابطه صمیمی داشت. هنگام بازگشت غضنفر از تبعید و آغاز دور دوم حکومتش بر برازجان شیخ از ایشان استقبال نمود؛ اما در جریان رقابت آقاخان و غضنفرالسلطنه شیخ به آقاخان متمایل شد و در بعضی مواقع منزل او مأوای آقاخان و تفنگچیان‌ش بود. همین مسئله موجب تیرگی روابط این دو شد؛ و نیز در سال ۱۳۰۲ شمسی که شکایاتی علیه غضنفر نزد والی فارس می‌شود که نتیجه آن انتصاب آقاخان به عنوان والی برازجان می‌شود. (فراشندی، ۱۳۶۵: ۹۵ - ۹۴) غضنفر پس از اثبات بی‌گناهی در اواسط سال ۱۳۰۷ شمسی وارد برازجان می‌شود البته بدون تشریفات و استقبال و اطلاع قبلی، حکمران کل بنادر جنوب وی را به بوشهر احضار و تحت نظر قرار می‌دهد. عهده‌ای بازداشت او را توطئه مستقیم انگلیس و برخی سازگار نبودن حضور او با مذاق شیخ محمدحسین در برازجان را عامل آن می‌دانستند (همان) بلافاصله پس از اعلام خبر بازداشت غضنفر، ابراهیم خان فرزند ارشد وی به منظور جلب پشتیبانی رضاقلی خان و نعمت‌الله خان همشیره زاده‌های غضنفر به روستای زیارت می‌رود و با بسیج تعدادی تفنگ جی وارد



برازجان می‌شود. به منزل شیخ محمدحسین و برخی رؤسای ادارات شهر حمل می‌کند. قصد آن‌ها از تهاجم به منزل شیخ قتل وی بود ولی ایشان با آگاهی از این موضوع از راه غیر معمول از منزل خارج می‌شود و در همین مسیر نیز چشم وی آسیب می‌بیند و از بیراهه راهی اهرم می‌گردد. (فراشبندی، پیشین: ۹۷ - ۹۶) مؤلف دشتستان کبیر پیرامون این حادثه می‌نویسد: «در محرم ۱۳۰۸ شمسی شبانه اطراف خانه بی‌دفاع شیخ را گرفتند، شلیک نمودند، اهل منزل و مردم هرچه کردند از آن عمل جلوگیری شود بی‌فایده ماند... ابراهیم خان و اتباع او وارد خانه می‌شوند، زن و بچه‌ها را از خانه بیرون می‌کنند و همه چیز را غارت می‌کنند... شیخ محمدحسین پس از ورود به گندم ریز فوری از آنجا به قریه سمل منزل رئیس حیدر سملی رفت و از آنجا عازم اهرم شد؛ و از آنجا با ماشین رفت بوشهر، از طرف سردار انتصار و علما و عموم طبقات انسانیت و مهربانی و همدردی شد تا آن که از طرف امیر لشکر حبیب‌الله خان شیبانی فرمانده لشکر جنوب به دستور اعلیحضرت رضاشاه پهلوی درخواست شد که شیخ محمدحسین بیاید شیراز و از راه هوا با هواپیمای یونیکرس آلمانی وارد شیراز شد... از طرف شیبانی احترامات زیاد شد و استمالت نمودند تا آنکه از طهران خواسته شد به طهران بروند.» (دشتی، پیشین: ۹۷) شیخ عبدالله دشتی به همراه شیخ محمدحسین و پسرش نجف علیاز شیراز به وسیله ماشین عازم تهران می‌شوند و وارد بر علی دشتی برادرزن شیخ شده و طبقات مختلف با شیخ محمدحسین دیدار می‌کنند. شیخ محمدحسین به دیدار رضاشاه می‌رود و وی دستور می‌دهد تا چشم شیخ را معالجه نمایند و وعده می‌دهد که مشکلات را خودش حل کند. پس از عمل چشم شیخ برای زیارت عازم مشهد مقدس شد. وارد بر آقای میرزا محمد کفائی فرزند آخوند صاحب کفایه می‌شوند و پس از چند روز، از دربار اطلاع داده می‌شود تا وی سریع‌تر بازگردد، پس از بازگشت مجدداً در کاخ مرمر به دیدار رضاشاه می‌روند و پس از مذاکرات طولانی و دستورات لازم شاه به ایشان می‌گویند در خلال این مدت دستور دادم ستون مجهز و کاملی به دشتستان برود شاه دستور می‌دهد شیخ زودتر حرکت کند و می‌گوید امیر لشکر شیبانی منتظر است، شیخ حرکت می‌کند... دشتی می‌گوید شیخ با سلام و صلوات وارد برازجان می‌شود. (دشتی، پیشین: ۹۷ - ۹۶) خاطرات ناتمام شیخ عبدالله دشتی موجب مجهول ماندن برخی از مسائل شده است، اینکه شیخ مجدداً به تهران رفته و یا فراخوانده شده است نکته‌ای است که نیاز به تحقیق وسیع‌تری دارد، اختلاف بین افرادی که در این خصوص مطالبی نوشته‌اند نیاز به بررسی بیشتر را ضروری می‌نماید، ولی آنچه که روشن است شیخ سال ۱۳۱۲ همراه با خانواده در تهران ماندگار می‌شود و اموالش در برازجان با اموالی در تهران معاوضه

می‌گردد. دکتر مهدی ماحوزی و برخی نویسندگان منطقه از دوره هفت ساله حضور آیت‌الله مجاهد در تهران به عنوان تبعید یاد کرده‌اند؛ و چون رضاخان ایشان را مزاحم کارهای خود می‌دانست ایشان را مجبور به اقامت در تهران نمود. (فخر ایی، ۱۳۸۳: ۴۳۲؛ ماحوزی، پیشین: ۴۰) اما آنچه از خاطرات شیخ عبدالله دشتی برادرزاده و داماد مجاهد استفاده می‌شود این است که شاه به ایشان عنایت خاص داشته و او نیز به شاه ارادت داشته است؛ و نیز در این اختلاف شاه جانب شیخ را داشته و غضنفرالسلطنه را برکنار کرده است. (صابری، ۱۳۹۲: ۱۱۶) و نیز مؤلف دلاوران دشتستانی معتقد است که شاه به شیخ می‌گوید برازجان برای شما کوچک است و نگرانی شیخ در خصوص اموالش را این‌گونه برطرف می‌کند که اموالت را به اوقاف بسپار و رها کن در عوض در اطراف تهران به جایش به شما خانه و املاک می‌دهم. وی ضمن اشاره به پذیرش شیخ به قده این اقدام می‌پردازد هرچند مدعی است که هدفش بیان عیوب شیخ نیست. (شهرسبزی، ۱۳۸۳: ۱۱۲ - ۱۱۳) مورخ دیگری که به مسائل دشتستان توجه دارد معتقد است تا زمانی که شیخ محمدحسین زنده بود اگر به مناسبتی نامی از غضنفرالسلطنه می‌آمد ایشان از او به عنوان «برادر عزیز» یاد می‌کرد و آن دو مردانه زیستند و مردانه در راه وطن ایثار کردند یکی به دست مزدوران به شهادت رسید و دیگری در تبعید و غربت مظلومانه درگذشت. (اتابک زاده، ۱۳۸۲: ۱۲۵) شیخ محمدحسین در دوران اقامت خود در تهران ابتدا در خانه‌ای استیجاری در خیابان عین الدوله و سپس در باغ شاه بسر می‌برد و پس از مدتی نیز منزلی در خیابان سیروس نزدیک سرچشمه کوچه برازجان تهیه کرد. در این مدت منزل وی محل آمد و شد آزادگان و علما و دانشمندان و همچنین پناهگاه مردم منطقه و جنوب بود؛ و بسیاری از بزرگان از جمله آیات سید محمد طباطبایی (۱۲۲۱ - ۱۲۹۹ق)، سید ابوالقاسم کاشانی (۱۲۶۴ - ۱۳۴۰ق)، شیخ ابوتراب نهاوندی، سید کاظم عصار (۱۲۶۳ - ۱۳۵۳ش)، حاج شیخ اسحاق رشتی (۱۳۱۷ - ۱۳۵۷)، آیت‌الله زاده شیرازی و دیگران با وی آمد و شد داشتند.

رحلت

وی پس از عمری تلاش و مجاهدت و یک سال تحمل داغ فراق تنها فرزندش نجف علی معروف به آقا کوچک که در سال ۱۳۱۸ درگذشت. سال ۱۳۱۹ در تهران دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت. پیکر مطهر ایشان در تشیع باشکوهی با حضور علما، مبارزان، جمعی از دشتستانی‌ها، تنگستانی‌ها و مردم شریف تهران با احترام فراوان تشیع و



در ضلع شمالی امامزاده عبدالله در کنار فرزندش به خاک سپرده شد. به مناسبت درگذشت این عالم برجسته در شهرهای مختلف از جمله شیراز، کازرون، برازجان اهرم، دشتی و تهران مجالس ختم و عزاداری برگزار گردید. (ماحوزی، پیشین: ۴۱)

نتیجه گیری

با بررسی منابع موجود در خصوص حیات علمی، سیاسی آیت الله مجاهد برازجانی آنچه شایان دقت است این است که وی بویژه در حیات سیاسی خویش که پس از بازگشت از نجف اشرف آغاز می‌گردد در مبارزه با استعمار و اشغال گران در قرن موضوع نوشتار، نقش ارزنده‌ای را ایفا نموده است. و علی‌رغم اشتها مقاومت جنوب به نام رئیس علی دلواری، پیشوایی و تأثیر گذاری مجاهد را نباید از نظر دور داشت. او طلایه دار و مهیج مبارزان است و علاوه بر صدور فتوا و مکاتبه به شخصیت‌های مختلف و نیز پاسخگویی به روسای اشغال گران که زعامت وی برای آنان ثابت بوده است شخصا نیز قدم در جهاد گذاشت و در دفاع از مرز بوم ایران آنچه که در توان داشت انجام داد. تنقیص تلاشهای وی صرفا به عنوان حواشی قیام جنوب و کاستن تلاش او در مبارزات شایسته نیست. او پیشوای مجاهدان و مبارزان بوده است و این نکته از نامه اشاره شده در این نوشتار توسط فرمانده نظامی مبارزان جنوب یعنی رئیس علی دلواری و نیز کسب تکلیف ایشان از مجاهد برازجانی کاملا مشخص است.

پی‌نوشت‌ها

۱. علی دشتی نماینده مجلس شورای ملی، سناتور، مدیر روزنامه شفق سرخ و سفیر ایران در لبنان در رژیم پهلوی بود. برخی نفوذ شیخ و قدرت وسیع او را از ارتباط و پیوند با علی دشتی می‌دانند. (یا حسینی و مشیخی، یادگار نامه نبوی، ۱۳۸۲: ۶۰-۶۱)
۲. آیت‌الله شیخ علی ماحوزی فرزند شیخ حسین در سال ۱۲۶۷ در اهرم متولد شد، مادرش دختر شیخ نجف علی، خواهر آیت‌الله مجاهد برازجانی بود. وی تحصیلات خود را در نجف گذراند و از محضر بسیاری از علما از جمله آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، محمدحسین اصفهانی، میرزای شیرازی، غروی نائینی، کسب فیض نمود و از اساتید خویش اجازه اجتهاد داشت، وی در سال ۱۳۰۶ با خانم ربابه مجاهد دختر داعی خود ازدواج نمود و از سال ۱۳۲۴

شمسی به دعوت مردم برازجان از اهرم به برازجان آمد و تا پایان عمر شریفش در سال ۱۳۵۵ ملجأ مردم آن سامان بود. (صابری اکبر، فرهنگ مشاهیر برازجان، ۱۳۹۳: ۶۱-۶۲)

۳. آیت الله حاج شیخ ضیاءالدین حدائق، معروف به «ابن یوسف»؛ فرزند آیت الله حاج شیخ یوسف حدائق، در یازده محرم سال ۱۳۲۳ هجری قمری (اسفند ۱۲۸۲ هجری شمسی) در شیراز به دنیا آمد. پس از تحصیل مقدمات علوم در مدارس جدید و مدرسه علمیه منصوریه سال ۱۳۴۵ هجری قمری برای تکمیل علوم معقول و منقول به اصفهان، قم، تهران و مشهد رفت و پانزده سال در تهران اقامت گزید. با گرفتن لیسانس دانشکده معقول و منقول، در مدرسه عالی سپهسالار و مدرسه خان مروی به تدریس پرداخت. او از علمای بزرگ تهران اجازه اجتهاد گرفت، سپس به عتبات عالیات رفت و از علما آنجا نیز موفق به اخذ اجازه شد. پس از مراجعت به شیراز به ارشاد خلق پرداخت و اغلب اوقات به تحقیق و تتبع مشغول بود. از آثار چاپ شده او دو جلد کتاب فهرست کتب خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و یک جلد فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی می باشد. کتاب دیگر او رساله ای درباره نهج البلاغه است. وی در جمعه سی ام بهمن ۱۳۶۶ هجری شمسی پس از ۸۴ سال زندگی درگذشت و در امامزاده ابراهیم رخ در نقاب خاک کشید.

۴. شیخ عبدالله دشتی فرزند شیخ میرزا، برادرزاده شیخ محمدحسین بود، او به دلیل معروفیت علی دشتی برادرزن شیخ مجاهد فامیلی دشتی را برگزید والا خود و پدرش هر دو اهل برازجان بودند و نسبتی با دشتی نداشت. وی دبیر زبان انگلیسی بود و بعد از بازنشستگی در اواخر دوران پهلوی نماینده مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه دشتستان شد، ایشان دوره نوزدهم نیز نماینده بوشهر، دشتی و دشتستان در مجلس شورای ملی بود. وی در سال ۱۳۴۹ شمسی درگذشت.

۴. آیت الله مجدالدین محلاتی در مهرماه سال ۱۳۰۴ شمسی در نجف اشرف دیده برجهان گشود. پدر ایشان آیت الله العظمی بهاءالدین محلاتی (۱۲۷۳-۱۳۶۰ ش) و مادرش بانو صدیقه محلاتی فرزند مرحوم آیت الله میرزا ابوالفضل محلاتی بودند. آیت الله مجدالدین پس از گذراندن دوران دبیرستان در مدرسه شاپور شیراز برای تحصیل علوم دینی به حوزه قم رفتند و از محضر اساتید بزرگ حوزه از جمله آیات عظام بروجردی، محقق داماد، حجت، خوانساری، کاشانی، امام خمینی، تفسیر و فلسفه علامه طباطبائی بهره برد. ایشان. با همراهی فضلاحوزه از جمله آیات عظام



سبحانی، مکارم شیرازی، نوری و امام موسی صدر مجله مکتب اسلام را پایه‌گذاری کرده و به نشر اندیشه‌های نوین اسلامی پرداختند. ویه مزمان با همراهی دو نفر از نزدیک‌ترین دوستانانامام صدر و آیت‌الله جلیلی کرمانشاهی برای تحصیل به دانشکده حقوق دانشگاه تهران رفتند و هر سه باهم فارغ‌التحصیل رشته حقوق و در واقع نخستین طلابی در حوزه علمیه شدند که از تحصیلات دانشگاهی نیز برخوردار بودند. او پس از فراغت از تحصیل به شیراز بازگشت و با بنای مسجد ولی عصر این شهر به تدریس علوم دینی و ارشاد پرداختند؛ و نیز به تأسیس مؤسسات خیریه و عام‌المنفعه از جمله: درمانگاه خیریه حضرت ولیعصر (عج)، خیریه عام‌المنفعه ولیعصر (عج)، کوی خیریه امام علی و تأسیس مدرسه علمیه امام عصر (عج) از اقدام نمود. وی به توصیه مراجع معظم قم سیزده بار به اروپا و آمریکا سفر کرد و در چند دانشگاه از جمله هاروارد، پرینستون و نیز در کلیسای بزرگ کاتدرال واشنگتن سخنرانی داشت. سرانجام در بیست و دوم خرداد ۱۳۷۹ به سوی معبود شتافتو در تشییعی باشکوه در مدرسه ولی عصر (عج) به خاک سپرده شد.

۵. بوشهر رسماً در روز یکشنبه ۸ اوت ۱۹۱۵ م ساعت ۷ صبح با پیاده شدن نیروهای انگلیسی در ناوهای مستقر در کرانه دریا اشغال شد و شهر کاملاً تعطیل شد، بندر بر روی ورود و خروج کشتی‌ها بسته شد و ناوچه توپ‌دار ایرانی مظفر و ۲ قایق مسلح مازندران و آذربایجان با نیروهای آن‌ها بازداشت شدند. سرگرد ترور رسماً از طرف انگلیس فرمانروای بوشهر شد. (پرتو افشین، گزارش‌های مستر چیک، ۱۳۹۲: ۱۴۳)

۶. هربرت جیک دستیار کنسول انگلیس در بوشهر دلیل دستگیری و تبعید بوشهر را در گزارش خود به دولت متبوع، آرام کردن اوضاع شهر می‌داند که موقر الدوله و تعدادی از کسانی که در حال تحریک مردم برای آشوب و شورش بودند دستگیر و به ناو واتسون منتقل سپس به جزیره هرمز و از آنجا به هند تبعید می‌کنند. (همان، ۱۴۹)

۷. در روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۵ مجاهدان دلواری به نیروهای انگلیس حمله کردند و سرگرد اولیانت و کاپیتان رنکینگ، گروهبان مالت و دو سرباز بنام روور و اسمارت را کشتند. (پرتو افشین، پیشین، ۱۳۹-۱۴۰)

۸. متن نامه ژنرال کاکس، بوشهر نمره ۲۲-۶۱۴۵ شب ۲۸ برازجان

جناب مستطاب علام فہام شیخ محمدحسین زیدت افاضاته چون یقین دارم که رعیت صادق دولت ایران هستید، از این رو داهیه مهمه مقتضی می‌دانم که حقایق و اطلاعاتی را که دارم و شاید نزد خودتان نباشد به آن دوستدار خبر دهم. دولت انگلیساز سابق دوست صادق ایران بوده و در اشکالاتی که ایران داشته مساعدت نموده و معاونت مالی و سایر

تأییدات به دولت مذکور مبذول داشته است. در وقت حاضر در خصوص جنگ اروپا چنانچه اطلاعات دارید دولت انگلیس با آلمان در حال حرب است و آلمان برای اغراض نفسانیه عثمانی را نیز به جنگ کشانید با وصف اینکه ابداً جهاتی نبود که مملکتین متحابین انگلیس و عثمانی به جنگ مبادرت نمایند ولی اگر چه بریطانیه عظمی با دولت عثمانی در جنگ می باشد ولی چون معلوم است که بزرگترین دولت فرمان گزار بر مسلمین است کراراً به واسطه تعهدات علنی خود ظاهر ساخته که اماکن مشرفه در حجاز و عراق را مصون و محترم خواهد داشت و آذوقه به خرج خود جهت حجاج و اماکن جده و مشاهد مشرفه فرستاده و بدین طور مشهود ساخته که با مسلمین هیچ جنگی ندارد.

دولت محابه ایران تا کنون ساعی بوده که بی طرفی خود را برقرار دارد ولی حالا مکشوف شده که دولتین آلمان و عثمانی بواسطه اشکالاتی که بر آنها وارد آمده درصدد برآمدند بی طرفی ایران را مال المصلحه قرار دهند و آن را نیز در جنگ بکشانند. چند روز قبل مکشوف گردید که قونسول آلمان در بوشهر مشغول است اهالی تنگستان را تحریک می کند که به بوشهر حمله بیاورند و لازم شد که مشارالیه از بوشهر رفع داده و از علایم و اوراق موجوده ظاهر گردید که سفیر آلمان به دستگیری مأمورین سوئدی ژاندارمری بدون اطلاع دولت ایران درصدد بوده اند که امرا و اعیان جنوب را برانگیزانند و آنها را تحریک کنند که به معاونت ژاندارمری سوئدی مخاصمت با انگلیس را مشغول شوند و همچنین مطلع می شویم که صاحب منصبان ژاندارمری در باب مجاری واقعات جنگ، اخبار کذب اشاعه می دهند و سعی دارند اکابر و اعظام دوستدار را اغواء نمایند که با خودشان و عثمانی ها و آلمان ها همراهی کرده جهدی نمایند که بر انگلیس هجوم نمایند. البته آن دوستداران این قدر بی فکر نیستند که از این وسیله اغواء شوند، چه که از مخاصمت با دولت انگلیس که هیچ قصدی و احساس غیر دوستانه ای نسبت به خودتان ندارد، نه تنها خودتان را دچار مصیبت خواهید کرد بلکه ملت و دولت خود را نیز مال المصلحه قرار خواهید داد.

دولت ایران هیچ اطلاعی از این دسائس ندارد و قصدش آن نیست که رویه عثمانی را تعاقب نموده آلت دست آلمان شود زیرا بخوبی می دانست اگر همچو کاری کند خود را نیز دچار خرابی می سازد. طریق اسلم جهت آن دوستدار اینکه دسائس و تحریکات این آشوب و طغیان خارجه را اکیداً مقاومت نماید و حرکت سابقه آلمان باید به خوبی بر شما واضح سازد که فقط دولت آلمان آنها را واداشته که نیرنگ و احتیال وی را اجرا دارند و بکلی از فواید و ارادت حکومت مرکزی اغفال و در صورت لزوم برغم دولت ایران رفتار می کنند.



بهتر از این توضیح و اخطار کامله اگر تا آن درجه لایابالی باشید که از خطه بی طرفی تخطی نمائید ملامت بر خودتان وارد است.

کاکس بالیوز انگلیس، مقیم خلیج ایران

۱. پاسخ نامه مجاهد به کاکس؛ برازجان ۲۹ شعبان ۱۳۳۳

جناب مستطاب مستر کاکس جنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر

تلگراف شما رسید، اگرچه نظر به صداقتی که در خدمتگزاری کلیه دول اسلامی علی الخصوص وطن عزیزم ایران می باستی جواب شما را توسط حکومت ایرانی بدهم، کما اینکه می بایستی که مخابرات شما هم بتوسط حکومت ایرانی بمن برسد، ولی چون شما مستقیماً مبادرت به مخابره کرده اید من هم ناگزیر مستقیماً جواب بدهم.

راجع به محاربه عمومیه که دولت جلیله ایران مسلک بی طرفی اختیار نموده است، این مسأله واضح است و تا کنون هم دولت علیه ایران بطور اکمل قواعد بی طرفی را رعایت کرده و دست از پا خطا ننموده، اگر به دیده انصاف ملاحظه شود، دیده می شود که علت هیجان ملت بر علیه دولت شما همانا مداخلات دولت متبوعه شما و روس در خلیج فارس و نقاط جنوبی و شمالی ایران است که هر وقت توانسته اید برخلاف بی طرفی ایران اقداماتی کرده اید و اگر آلمان ها متهم به دادن کمک به عشایر ایران هستند، مطلبی است که تاکنون برهان قوی برای اثبات آن در دست ندارید و برفرض محال که امر چنانکه شما می گوید باشد شما این طریقه غیر مرضیه را به آن ها آموختید و کمال اسف دارم که صفحه وطن ما جولانگاه خود و دیگران کرده و ملت نجیب ایران را مجبور به اقدام به بعضی حرکات کرده و حال آنکه بخوبی مطلع هستید که هر فرد از افراد نجیب ایرانی تا به حال ساعی بوده که مراتب بی طرفی دولت خود را محفوظ و مقدس دارد.

اما راجع به ژاندارمری، اداره ژاندارمری عبارت از یک قوه دولتی است که تابع اوامر حکومت مرکزی می باشد. تا بحال احدی از افراد یا صاحب منصبان آن ها کاری خارج وظیفه خود ننموده است و اما اینکه دولت متبوعه خود را فرمانده برخی ممالک اسلامی می دانید یقین داشته باشید که این فرماندهی ظاهری در نتیجه دانش و بینش شما نبوده و این عبارت احساسات دینیه مسیحیان را متزلزل می کند و در باطن تمام مسلمانان دنیا را چشم امید به جانب دولتین معظم ایران و عثمانی بوده و فرمانروای واقعی، علمای روحانی این دو مملکت هستند. راجع به همراهی دولت انگلیس به دولت ایران که اشاره نموده بودید ایضاً امریست که در پرده خفا بوده، بلکه مردم ایران عقیده آنست که تمام خدمات

وارده از شمال به تصدیق دولت انگلیس بوده، هتک احترام ارض اقدس خراسان و سکوت دولت متبوعه شما این عقیده را تأیید و تأکید می‌کند.

یقین به خوبی می‌دانید که ملت ایران بعد از متابعت دیانت، دوستدار دولت و استقلال خود بوده و کمال احتراز را از مخالفت با دولت خود دارد، ولی در عین این حال همین که از ناحیه مقدسه شریعت یعنی علمای عراق عرب حکمی و امری صادر گردیده مال و جان در راه انفاذش صرف خواهد کرد.

در این موقع اگر هرآینه جلوگیری این‌جانب از عشایر متدین جنوب نبود، کراراً محض تنفیذ احکام حجج اسلامیه مشغول عملیات گشته بودند، چه آنکه دولت انگلیس عمداً مخالف قول خود را نموده و به بصره که دروازه عرب است و هیچ سرحدیتی با ممالک انگلیس نداشت هجوم و مسلمانان را بهم انداخته امروزه تمام علمای عراق بمساعدت دولت علیه عثمانی در میدان جنگ با شما حاضر شده‌اند و اینجانب به ملاحظات وقت تا کنون نتوانسته‌ام جلوگیری از هیجان مخالفت آمیز نمایم ولی با کمال اسف به شما اطلاع می‌دهم که عملیات اخیر شما در خلیج فارس و ناصری و مجمره و بردن قونسول آلمانی که به کلی مخالف بی‌طرفی ایرانست بیشتر افکار را به هیجان آورده است و امروزه تقریباً یک لشکر تفنگچی دشتی و دشتستان و تنگستان اصرار بر قطع علایق دوستی را با شما دارند، خصوص ورود اخبار پایین کردن فوج در بوشهر و تهیه و استعداد هجوم به ملت ایران که به کلی اسباب تنفر را فراهم آورده.

مختصر آنکه عقلاء ملت همیشه کوشش در حفظ اعتدال عدم ظهور اغتشاش داشته و دارند ولی بر شما که ترک مهاجمه به بلاد اسلامی و ارجاع قونسول آلمانی و تأیید آسایش دائمی را نموده روابط را محفوظ دارند.

و این نکته را هم اخیراً خاطرنشان می‌نمایم که اگر هرآینه عملیات جنگ جویانه شما دوام پیدا نمود و در ظرف مستقل جلوگیری از ملت ممتنع گردید، ملامت مسئولیت راجع به حرکات لاابالانه شماست که از خطه بی‌طرفی تخطی نموده‌اید و اینجانب را هیچ مسئولیت و ملامتی نیست.

لقد اعذر من انذر - خادم الشریعه محمدحسین برازجانی

۱. میرزاعلی کازرونی، از تجار معروف بوشهری و از آزادیخواهان و دانشمندان بود که کمک‌های فراوانی به مجاهدان نمود. او ملقب به لسان‌المله بود و نیز نماینده مردم در مجلس شورای ملی بود و در دوره پنجم جزء فراکسیون اقلیتبه ریاست مرحوم آیت‌الله مدرس بود، انگلیسی‌ها از محبوبیت وی به ستوه آمده و او را به بهانه‌های گوناگونی متهم



می‌کردند. رئیس علی دلواری وضع را که چنین دید از ایشان خواست که بوشهر را ترک نماید و به برازجان برود. کازرونی و دیگر آزادگان بوشهر مورد حمایت شیخ مجاهد در برازجان به فعالیت پرداختند. وی دبیر مجاهدین و سخنگوی آنان بود. (دوانی، نهضت روحانیون ایران، ۱۳۷۷: ۱/۲۷۲)

۱. متن نامه رئیس علی دلواری به آیت‌الله مجاهد برازجانی: قربان حضور باهرالنور گرم، ای به فدای همت و غیرت و شجاعتت گرم. می‌دانم که مردم در این کار (مقصود مدافعه از خاک وطن است) چندان مساعدت و همراهی نمی‌کنند و بنده هم پابست کرده‌اند که نظرم به سوی ایشان است. هرآینه پای حضرت مستطاب عالی و امید از آن وجود مبارک که در حقیقت مجسمه شرف و وطن و اسلام خواهی است نداشتم، هرآینه تا حال پروانه‌وار خود را فدای ملت و وطن و اسلامیت کرده بودم.

همین قدر اطمینان از حضرت مستطاب عالی دارم که روز مضائق (روز سختی‌ها) از خط بیرون نمی‌روید و جان را ناقابل می‌دانید نه مانند اشخاص راحت طلب تنبل، راحتی این دنیای فانی را به هیچ نمی‌شمارید. قربانت گرم درجه بهشت پیدا کردن و شربت شهادت را داوطلبانه خواستن باید همتی عالی و عزمی راسخ داشت و بهای درجه عالی و نعیم اخروی و نام نیک ابدی به غیر از جان شیرین نیست، نه آنکه مرعوبانه طرف مقابل مثل گربه مومور کرده مثل موش بروند. این گونه احساسات قابل همدردی با اسلام و وطن نیست و در تاریخ دنیا چنین اشخاص را ننگ عالم انسانیت دانسته‌اند. امروز روزی است که هر کس ادعای شرف و اسلامیت و وطن پرستی دارد باید امتحان داده از بوته امتحان بی غل و غش به درآید. چنانچه عقلاء فرموده‌اند: خوش بود گر محک تجربه آید به میان/ تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.

انگلیسی‌ها انتشار می‌دهند که فلانی حمایت به قنسول جرمن دارد. به حول و قوه خداوند از هیچ کس اندیشه و باک ندارم. می‌خواهند به تشر بنده را بترسانند، کما اینکه تلگراف تهدیدآمیز به حضرت مستطاب عالی کرده بودند. در حقیقت جوابی که از طرف ذی شرف در جواب تلگراف ایشان صادر شده بود، به قدری مشعوف شدم که خداوند عالم حد آن می‌داند. همین جواب بود که فرموده‌اید. آفرین، آفرین، آفرین خدا بر شما باد. شایسته است؛ که عموم اهالی فارس و خلیج به داشتن وجود مبارکی مثل حضرت عالی که در این مواقع این‌گونه جواب قانونی دندان‌شکن به اجانب داده‌اید، فخر و مباهات نمایند. خدایت در همه حال از بلا ننگه دارد. استدعا دارم یک‌ذره فروگذاری نفرمایید. اگر از

مردم مایوس شده‌اید که همراهی ندارید، اجازه بفرمایید تا خودم هنگامه بلند کنم و دست به کار شوم. قربانت شوم، هر آئینه خودمان دست به کار شده بودیم الآن بصره خالی شده بود و در شمار مجاهدین محسوب بودیم. به بوشهر هم نمی‌توانند اردو پیاده کنند، در صورتی که خودمان نزدیک و مواظب آن‌ها باشیم، چراکه بنده به خوبی این‌ها را (انگلیسی‌ها) می‌شناسم. هر آئینه فی‌الجمله حمله‌ای به عساکر ایشان در قلعه بهمنی شده بود، الآن بصره خالی بود. حالت باقی بمانیم، مسلم است که هیچ کاری نمی‌کنیم و هیچ حمایتی به علمای عراق هم نکرده‌ایم و در آینده نام خودمان را به بی‌حسی و بی‌دیانتی ثبت تاریخ دنیا خواهیم دید. کسی که حکم جنگ از علماء دیده باشد و حکم امام باشد و جنگ نکند، بهانه آن‌ها چیست؟

الآن در کربلا و نجف جنگ است، تمام علماء و پیشوایان دین ما در جهاد آب چشمان خود می‌خورند و امیدهای کلی از ماها داشتند که خیال می‌کردند به ورود حکم تمام اهل دشتستان و تنگستان دست به کار می‌شوند. الحمدلله از این طرف هم مایوس شدند. (کسی از منطقه جنوب کسی همکاری با علمای نجف و کربلا نکرد) چنانچه تا به حال خدمت آقای حاج غلامحسین (از علمای دشتی مقیم بوشهر) ده عریضه عرض کرده‌ام جانب خدا به کلی جواب نکرده‌اند. همین قدر با خود خیال می‌کردم که بنی‌هاشم در مدینه بسیار باقیماند جز حضرت سیدالشهدا که به تنها در صحرای کربلا با لب تشنه شهیدش کردند. در کوفه حبیب بن مظاهر به تنهایی به یاری امام مظلوم حرکت کرد. قربانت، آخر کار همین طور می‌بینم هفتصد تفنگچی سوای دستگاه زائر خضر خان حاضر و آماده است که این‌ها از بنده دور نیستند. هر وقت بخواهم تمام حاضر و مستعد می‌باشند. خوب ملاحظه فرمایید، روزی بهتر از امروز برای اهالی ایران فراهم نمی‌یابند. یک طرف دولت آلمان، یک طرف دولت اتریش، عثمانی چه کارها بر سر انگلیس و روس و فرانس آورده‌اند. دیگر انگلیس چه عضوی (اعتباری) دارد که ماها باید از آن‌ها بترسیم و از این طرف هم حکم محکم علمای اعلام بر وجوب جهاد البته خدا با ماست و فتح و نصرت نصیب جیش اسلام خواهد بود.

در خانه نشستن خودمان و راحت طلبیدن تمام وسوسه شیطان می‌باشد. مستحق آن نیستیم که خدا و رسول را از خود خشنود سازیم. روس و انگلیس حق دارند اگر خودمان هیچ کاری نکنیم و آسوده بنشینیم، چرا که همه نوع احترام به بقعه مقدس امام ثامن در شمال و {هتک} احترام به منبر سیدالشهدا در جنوب کردند در بمباران دلبار کارهای خوب کردند.



تف به ما، تف به ما. قربانت بروم، هوش ندارم (حضور ذهن ندارم) که شرح حالات به درستی عرض نمایم و مصدع زیاده از این نمی‌شوم. خیلی میل به دست بوسی و زیارت دارم. نمی‌دانم به چه قسم به این آرزو نائل شوم. «از خداوند جلی توفیق می‌خواهد علی»

۱. آیات محمدتقی شیرازی و سید مصطفی کاشانی فتوا به وجوب جهاد دادند و برخی دیگر از مراجع نیز فتوا صادر کردند. (احرار، احمد، طوفان در ایران، ۱۳۶۱: ۱۴۷/۱)

۱. مستر چیک در گزارش روز پنجشنبه ۲۷ اوت ۱۹۱۵ به دولت متبوع خود می‌نویسد: «خبرها خوب نیست شب‌ها جماعتی از شهر می‌گریزند. روبه برازجان می‌نهند. برازجان مرکز تشکیل نیروی برای مقاومت و مقابله شده است. تلاش برای هم‌پیمان شدن خان‌ها ادامه دارد و تلاش ما برای ایجاد تفرقه میان آن‌ها، باید برخی از آن‌ها را از میان برداشت. یکی که از میان برداشته شود، چند روزی ادامه‌ی فعلی ما جرا به تعویق می‌افتد». (رک، گزارش‌های مستر چیک، ص ۱۵۰)

۱. مستر چیک این نبرد را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند (همان، ۱۴۵-۱۴۶)

۱. اگر دشمن به برازجان رسید، شما به اتفاق میرزا محمدخان (غضنفر السلطنه) ضابط برازجانکه فرد متدین، ادیب و وطن دوست است، در صدد مدافعه برآیید و بدانید که علاوه بر غیرت ملی و حب وطن که در این موقع باید محرک هر ذی شعوری باشد، شما به حکم محکم دین و فتاوی مجتهدین نجف و ایران مجبور به دفاع از ثغور اسلام هستید. خادم الشریعه: محمدحسین برازجانی؛ اقل الناس: علی کازرونی

۱. همان، به گزارش روز پنجشنبه ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۵ رجوع شود، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۱. ن. ک، مجله ارشاد، سال نهم، شماره ۱۰۶، ص ۳

۱. متن تلگراف: «شیراز؛ حضرت آیت‌الله آقای آقا میرزا ابراهیم روحنا فداه، کپیه، حضرت اشرف ایالت عظمی رئیس علی خان دلباری به فیض شهادت نائل، لکن این مصیبت بر صاحب شریعت گران، فقدانش بر اسلامیان خیلی مؤثر، محض تهییج و تشویق سایر، تلگرافا پدرش زایر محمد را تعزیت، بلکه تهنیت گفته، طفلی دارد عبدالحسین نام، سمت افتخاری به او اعطاء شود، سزاست. جواب فوری مستدعی. داعی محمدحسین برازجانی» (یا حسینی، ۱۳۷۶: ۱۷۶)

۱. «از برازجان به شیراز [جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۴ ق] به مقام حافظ شرع انور حضرت آیت‌الله آقای میرزا و سایر حجج‌الاسلام دامت تأییداتهم، نیابت جلیله ایالت عظمی، کمیته ایالتی فرقه مقدس دیموکرات، اداره جلیله ژاندارمری، کمیته حافظین استقلال، البته می‌دانید هفت ماه است اهالی این حدود بحول‌الله تعالی از عهده جلوگیری از تجاوزات انگلیسی‌ها برآمده‌اند در حالی که از هیچ نقطه به مدد مالی و رجالی معاونتی نشده لکن البته لازم است که بیش از این توقف انگلیسیان در بوشهر مهمل نشمرده و دسایس و تزاویر آنها را خاتمه داده و در واقع اساس تولید اختلاف و نفاق را از میان برداشته باشیم بلکه اگر بیش از این، این امر را سراسری تصور کرده و همگان آرام بنشینیم البته بهاموری که خیلی صعب‌العلاج خواهد بود مصادمه خواهیم شد لازم که خوب دقت شود که البته انجام این امر ذمت تمام ملت موکول است که مال داران به مال و جنگجویان به جان و بالاخره هر کسبه فراخور استطاعت همراهی کند امروزه بوشهر به مدد الهی محتاج به یک کروور فشنگ و تقریباً هشتاد هزار تومان پول برای تهیه ۵ هزار نفر اردو است و چند عراده توپ اگر آن آقایان و سایر افراد مایل به انجام این امر هستند اقتدا به اهالی اصفهان فرموده به فوریت بفرستند و البته ما را مسئول و ملوم ندانند. الاحقر محمدجعفر، مرتضی حسینی اهرمی، محمدحسین برازجانی، حسین چاهکوتاهی، خضر تنگستانی، غضنفرالسلطنه» (ر. ک، بیات، ۱۳۷۷: ۲۵۴-۲۵۵)

منابع

- احرار، احمد (۱۳۶۱). طوفان در ایران، تهران: نوین بهمن، چ ۳.
- اتابک زاده، سروش (۱۳۷۳). جایگاه دشتستان در سرزمین ایران، شیراز: نوید.
- _____ (۱۳۸۲). تحولات اجتماعی برازجان، شیراز: نوید.
- بیات، کاوه (۱۳۷۷). اسناد جنگ جهانی اول در جنوب ایران، تهران: همسایه.
- پرتو، افشین (۱۳۹۲). گزارش‌های مستر چیک، تهران: همسو.
- سعادت، محمدحسین (۱۳۹۰). تاریخ بوشهر، تهران: میراث مکتوب.
- شهرسبزی، اسماعیل (۱۳۸۳). دلاوران دشتستانی، شیراز: نوید.
- صابری، اکبر (۱۳۹۲). تاریخ سیاسی و مبارزات مردم برازجان، تهران: همسو.



_____ (۱۳۹۳). فرهنگ و مشاهیر برازجان، قم،: صحیفه خرد، چ ۱.

دشتی، شیخ عبدالله (۱۳۸۸). دشتستان کبیر، تهران: نهضت پویا.

دوانی، علی (۱۳۷۷). نهضت روحانیون ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

رکن زاده آدمیت، محمدحسین، (۱۳۸۳). فارس در جنگ بین الملل اول، تهران: اقبال، چ ۶.

حاجی نژاد، غلامرضا (۱۳۷۱) تحلیلی بر زندگی رئیس علی دلواری، بوشهر: شروه.

حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۸۸). فارس نامه ناصری، تهران: امیرکبیر، چ ۴.

حمیدی بوشهری، سیدجعفر (۱۳۸۰). فرهنگ نامه بوشهر، تهران: وزارت ارشاد، سازمان چاپ و انتشارات.

حسینی، سید ابوالحسن (۱۳۸۸). نقش آیت الله مجاهد برازجانی در قیام رئیس علی دلواری، تهران: آئینه جنوب.

فراشبندی، علی مراد (۱۳۳۶). تاریخ و جغرافیای برازجان، شیراز: احمدی.

_____ (۱۳۶۵). جنوب ایران در مبارزات ضد استعماری، تهران: انتشار.

فخرائی، جواد (۱۳۸۳). دشتستان در گذر تاریخ، شیراز: نوید، چ ۱.

ماحوزی، مهدی (۱۳۸۰). راهنمای حق، دفتر دوم، مقاله آیت الله مجاهد، قم: نهانندی.

یا حسینی، سید قاسم و عبدالکریم مشایخی، (۱۳۸۲). یادگار نامه حجة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد نبوی،

بوشهر: انتشارات بوشهرشناسی.

یا حسینی، سید قاسم (۱۳۷۶). رئیس علی دلواری، تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب، تهران: شیرازه.

مجله ارشاد، تهران، س ۹، ش ۱۰۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی